

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ششم سوره مبارکه فتح

تفوق نرم افزاری (فتح قلوب)، مقصود اصلی از فتح در قرآن

یک بحث بسیار مهم وجود دارد که الان جای بحث موضوعیش نیست، ولی هشتگش را فعلاً می‌توان کار گذاشت. و آن اینکه این فتحی که گفته می‌شود در قرآن، نهضت انبیاء یک نهضت نرم‌افزاری است که اگر بتوانند نرم‌افزارشان را نصب کنند، فتح کرده اند، نه لزوماً به این معنا که سخت‌افزار حاکمیت را می‌گیرند. حالا من این بحث را چون در معرفت المهدی ان‌شاءالله همان ادامه بحث امام حسین هست، عرض خواهیم کرد این نکته را که اگر فتحی هست، به واسطه این است که نرم‌افزار انبیاء بتواند نصب شود. ما اسکندر مقدونی نیستیم که ساختار حاکمیت را حتماً باید بگیریم. بله، همان‌طور که در زمان سلیمان نبی، ساختار حاکمیت را هم گرفتند، در زمان حضرت مهدی هم ساختار حاکمیت را می‌گیریم. به دلیل اینکه جریان ظهور جزو «أشراط الساعة» است و جزو علائم قیامت است. چون که قیامت این‌گونه است که «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» حاکمیت با خداست، در اشراط الساعة هم حاکمیت با خداست. وگرنه باید شما بپذیرید که تقریباً نظام انبیاء یک نظام شکست‌خورده است. انبیا همیشه شکست خورده اند، جز یک دوره کوتاهی در زمان سلیمان نبی. بقیه، چیزی نبودند. اتفاقی نیفتاده. یا در مورد پیغمبر، یک دوره کوتاهی.

علت نام گذاری آتش بس حدیبیه به فتح

این یک بحث بسیار مهم است که تأثیرگذار در تمام تحلیل‌هایی است که شما در مورد نظام انبیاء می‌بینید. حتی در داستان‌های قرآن می‌بینید. اینکه چرا در جریان احد، با اینکه به حسب ظاهر شکست خورده‌اند، ولی در مسیر نهضت نرم‌افزاری پیغمبر، وقتی قرار می‌گیرد، او به عنوان «وَأَنْتُمْ الْأَغْلَوْنَ» شما برترید. غصه نخورید. چون «تلك الايام نداولها» این ایام باید متداول می‌شد تا این اتفاق بیفتد و شما می‌فهمیدید که برای چه دارید می‌جنگیدید اصلاً. برای همین است که سوره فتح با اینکه در آن یک آتش‌بس خیلی خوار و خفیف هست به حسب ظاهر، جوری که پیغمبر ضایع شده رسماً، ولی از آن به فتح یاد می‌شود. چون که در مسیر نهضت نرم‌افزاری پیغمبر است. اگر او بتواند گمان‌های خود را، پارامترهای خود را روی کسی، روی امتش بکارد، این برده است. اگر نتواند، ولو اینکه ساختار حاکمیت را خیلی محکم نگه داشته باشد... همین الان کماکان. اگر فرض بفرمایید خدای نکرده ما ساختار حاکمیت‌مان کاملاً محکم باشد، کاملاً محکم، مثل کره شمالی، ولی نرم‌افزار دیگر آن نرم‌افزار انقلاب نباشد، آنجاست که شکست خورده‌ایم. و اگر ساختار حاکمیت هم نداشته باشد، ولی نرم‌افزار را داشته باشد، آنجاست که پیروز است.

این فتح ممکن است ملازم با فتوحات زمینی هم باشد، ولی فتحش آسمانی است. فتحش نرم‌افزاری است. فتحش درگیر کردن قلوب است. برای همین است که اگر فرض بفرمایید که این بدگمانی و بددلی نسبت به فرامین خدا باشد، ولو اینکه انجام داده باشند آن فرمان را، آنجا باز دوباره می‌بینید که آن قوم، قوم برگزیده‌ای نیست و قومی است که بند را آب داده. این کماکان بددل و بدگمان نسبت به راه خداست.

عدم قبول عمل با وجود بدگمانی و بددلی نسبت به دستور الهی

داستان گاو بنی اسرائیل آیه ۶۷ سوره مبارکه بقره، صفحه ۱۰ را ببینید، موسی از طرف خدا گفته که شما گاو بکشید. بعضی ها به اشتباه فکر می کنند که اینجا بهانه جویی های بنی اسرائیل است. نه، بهانه جویی نیست. چون که کار شاقی اصلاً قرار نبود انجام دهند، قرار نبود بجنگند که حالا بهانه جویی می کنند. میخواستند یک گاو بکشند دیگر، یعنی خیلی نکته بهانه جویانه ای نیست.

نکته ای که هست این است که آن باور درش نیست. یعنی حتی کار را هم این ها انجام می دهند آخرش، ولی فکر می کند این حق نیست. یعنی وقتی دستور الهی می آید، دستور الهی حق نیست. اگر از اهواء من بگذرد، دستور حق است. اگر شبیه فکر من بشود، دستور حق است.

قرار است یک گاو بکشند، یک تکه از این گاو را به این مرده بزنند، مرده زنده بشود. خب باید یک عدد گاو میکشند دیگر. همین. ولی می گوید: «این که نمی شود، یک کار خاص باید از طریق خاص انجام بشود.» یعنی شما بگویید: «آقا، برو، شما بجنگ، پیروز می شوی.» میگویند این جوری که نمی شود. بالاخره باید این حرف خاص از طریق خاص بیان شود. ببینید، دارد کماکان بی اعتمادی و سوءظن خودش را به موضوع پیگیری می کند. با اینکه انجام می دهند، عذاب می شوند. ببینید چقدر این نکته مهم است. یعنی کار را انجام می دهند اما با این حال خدا نمیپذیرد. چرا؟ چون که فتح نرم افزاری نشده.

حالا من سریع می خوانم. «و إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً.» (بقره: ۶۷) «قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا» (بقره: ۶۷) ببینید، این را مسخره بازی می دانند. میگویند آقا ما را مسخره کردی الان؟ «قَالُوا أَعُودُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» «قَالُوا ادْع لَنَا رَبِّكَ يَبِين لَنَا مَا هِيَ.» از پروردگارت بخواه که... پروردگار تو، نه پروردگاران! اینها همه اش نکته است. بگو پس چه جوری باشد اقلأ؟ این باید یک چیز خاصی باشد.

«قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا قَارِضٌ وَلَا يَكْرُ عَوَان بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ.» بابا آن چیزی که گفتیم انجام بدهید. بعداً معلوم میشود اینها بهانه جویی نیست. نمی دانم چرا اینها را می گویند بهانه های بنی اسرائیلی! بهانه جویی نیست. یک جا هست که می گوید: «هان! حالا شد حق» یعنی تا حالا دستور، دستور باطلی بود انگار. حالا که از مسیر من رد شد، حق شد.

«قَالُوا ادْع لَنَا رَبِّكَ يَبِين لَنَا مَا لَوْنُهَا» رنگش چه جوری باشد. گفتند زرد فسفری باشد «لونها تسر الناظرين» «قَالُوا ادْع لَنَا رَبِّكَ يَبِين لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمَهْتَدُونَ» خب ما که نفهمیدیم این چه جور گاوی است. برایمان مشتبه شد. یک خورده بیشتر توضیح بده. ببینید، خودشان را انداختند در یک مسیر باطل. «قال إنه يقول إنها بقرة لا ذلول تثير الأرض» نه گاو را می باشد که زمین شخم بزند، «ولا تسقى الحرث» برای زراعت و اینها هم نباشد. «مسلمة» سالم باشد. «لا شية فيها» زرد فسفری یک تکه! من گاو زیاد دیده ام تا حالا چنین گاوی با این مشخصات...

ببینید، حالا که این جوری می شود: «قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ». حالا شد حق. یعنی تا حالا باطل بود. «فذبوها و ما كادوا يفعلون» کشتنش، نزدیک بود که انجام ندهند. حالا اصلاً انجام دادند، مثلاً خدا خیلی

حال کرد با این؟ یک موقع است از آن مسیری که باید بروی، نمی‌روی. بالاخره آن کار را هم انجام می‌دهی، ولی خدا حال نمی‌کند.

«و إذ قتلتم نفساً فادركتم فيها و الله مخرج ما كنتم تكتمون» ابتدای داستان از اینجاست که یک نفر را کشتید و بعد هم اختلاف کردید. «و الله مخرج ما كنتم تكتمون» خدا اخراج میکند «فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيى الله الموتى و يريكهم آياته لعلكم تعقلون» بعد خدا میگوید «ثم قست قلوبكم من بعد ذلك» مگر اینها انجام ندادند؟ چرا انجام دادند ولی در نهضت نرم افزاری پیامبر انجام ندادند. برای خودشان رفتند انجام دادند. حق هم آن چیزی نیست که موسی و خدا میگوید، حق آن چیزی است که من میگویم. «فهي كالحجارة أو أشد قسوة و إن من الحجارة لما يتفجر منه الأنهار و إن منها لما يشفق فيخرج منه الماء و إن منها لما يهبط من خشية الله و ما الله بغافل عما تعملون» ببینید، اینها آن نکته کنکوری این داستان است.

که حالا خیلی جا دارد ما این را در انبیاء بررسی کنیم، در قرآن بررسی کنیم، ببینیم که کی... اصلاً در این جائی که فتح را دارد بیان می‌کند، یکی از ذلت‌بارترین عباراتی است که به حسب ظاهر برای پیغمبر و امت پیغمبر هست، ولی در یک روندی پیغمبر توانسته آن نرم‌افزار را جا بیندازد. این نکته مهمی است. اگر قلوب را فتح بکند، بعد دیگر ابدان فتح می‌شود با آن. ولی اصل این است که قلوب را فتح بکند. گفتم، آن اتفاق هم که در زمان حضرت خواهد افتاد، آن امتحان چون «أشراط الساعة» است، حتماً این اتفاق باید بیفتد. وگرنه شما باید قبول کنید که انبیا همیشه موجودات شکست‌خورده‌ای هستند. حالا این به عنوان یک نکته‌ای راجع به فتح که نکته مهمی است.

- فتح قلوب با معیارهای دین. اینها یک کار خیلی سخت تر را انجام دادند. ولی خدا قبول نمیکند این کار را. مهم این است که ما آدم دین باشیم. آدم بدگمانی نسبت به راه خدا نباشیم. ممکن است کار ساده را باید انجام بدهیم. نباید کار سخت را انجام دهیم. ما باید آن چیزی را که خدا میگوید برویم انجام بدهیم. و این آن نرم افزاری است که باید روی ما نصب بشود.

ازدیاد ایمان و ازدیاد رجس و آثارشان

سوره مبارکه توبه را بیاورید. آیه ۱۲۴، صفحه ۲۰۷. این بحث ازدیاد ایمان که در بحث الطريق إلى الله هم بحثش شد، ما ازدیاد ایمان و ازدیاد رجس داریم. در این آیات نشان میدهد که معلوم است عدم ایمان نجاستی است در وجود انسان. «فإذا ما انزلت سورة فمنهم من يقول أیکم زادته هذه ایماناً» وقتی که سوره ای نازل میشود برخی از منافقین به مومنین میگویند که آقا ایمان شما زیاد شد؟ «فأما الذين آمنوا فزادتهم ایماناً». سوره مبارکه انفال را هم یادتان است خواندم که «و إذا تليت عليهم آياتُهُ زادتهم ایماناً». خیلی مهم است که وقتی آیات خوانده می‌شود، این ایمانش زیاد می‌شود و علائم ایمان زیاد شدن این است که عمل زیاد می‌شود، توکل زیاد می‌شود، وارد میدان می‌شود. حالا به شما نشان می‌دهم اثر ازدیاد ایمان را. «فزادتهم ایماناً و هم يستبشرون» این حالت بشارت و سکینه و این حالت‌ها مال ازدیاد ایمان است. دل طرف روشن است به کاری که می‌کند. چرا؟ چون خدا گفته. «و أما الذين في قلوبهم مرض فزادتهم رجساً إلى رجسهم و ماتوا و هم کافرون» آنهایی که در قلبشان مریضی هست خدا رجسی بر رجس اینها می‌افزاید. یعنی این طرف ایمان، این طرف پلیدی. فکر نکنید «رجساً إلى رجسهم» یعنی این آدم اهل گناه میشود. نه خیر، در فتنه‌ها کم می‌آورد.

همین کسی که در فتنه های سوره مبارکه توبه کم میآورد یعنی این دارد پلید میشود. ما هم ازدیاد ایمان داریم هم ازدیاد پلیدی. «فزادتهم رجساً إلى رجسهم و ماتوا و هم کافرون».

ایمان، توکل و خوش گمانی به خدا

به همین مناسبت من چند آیه ای راجع به توکل و ایمان میگویم. چون یکی از پایه ای ترین مفهومی که انبیا را وارد فضای درگیری میکرده همین مفهوم ایمان و توکلشان بوده. خوش گمانیشان به خدا بوده. بد دل نبودند نسبت به فرمایشات خدا و رسول. و خود رسل به خدا امیدوار بودند، رجاء داشتند. این بوده که آنها را در دل حوادث میبرده. خیلی محکم هم میبرده. عرض کردم خوش گمانی به خدا یک حس روانی نیست مثل آدمهای خوشحال. این را نمیگویند خوش گمانی.

صفحه ۲۱۷ و صفحه ۲۲۸ را بیاورید. آیه ۷۱ سوره مبارکه یونس را ببینید. و این طرف هم آیه ۵۳ سوره مبارکه هود را. ببینید علی الظاهر مدل درگیریشان خیلی متفاوت است با ما. آن هم دلیلش چیست؟ دلیلش حسن ظن به خداست و سوء ظنی که در سوره مبارکه فتح میگوید که اینها «الظانین بالله ظن السوء علیهم دائرة السوء»

مدل حضرت نوح را نگاه کنید. «و اتل علیهم نبأ نوح إذ قال لقومه یا قوم إن کان کبر علیکم مقامی و تذکیری بآیات الله فعلى الله توکلت» اگر جایگاه من و اندرزه های من به شما سخت آمده «فعلى الله توکلت». ببینید حد وسطش این است. من به خدا تکیه کرده ام. حالا چون من به خدا تکیه کرده ام، «فأجمعوا أمرکم و شرکائکم». یعنی همه تان جمع شوید، خودتان و شرکایتان، «ثم لا یکن أمرکم علیکم غمة» همه تلاش هایتان را بگذارید روی یکدیگر که امر برایتان مشتبّه نشود که آقا ما یک فکریایی باید میکردیم نکردیم. در مقابله با نوح مثلاً این چهارتا پارامتر دیگر را هم مثلاً باید لحاظ میکردیم. میگوید بنشینید با یکدیگر همه فکریایتان را بکنید. ببینید اصلاً چه قدره کشی ای است برای خودش، چه نفس کش طلبیدنی است. «فعلى الله توکلت» من به خدا توکل میکنم، شما هم «فأجمعوا أمرکم و شرکائکم» هم امورتان را جمع بکنید، هم شرکائتان را جمع بکنید، عقلهایتان را بگذارید روی هم «ثم لا یکن أمرکم علیکم غمة» مطلب برایتان پوشیده نماند که چهارتا کار دیگر هم میتوانستید بکنید، «ثم اقضوا إلى و لا تنظرون» آن موقع بیاپید زندگی من را خاتمه بدهید. خب بیاپید دیگر. به من هم مهلت ندهید دیگر. ببینم چه کار میکنی ها! ببینم مثلاً چه کاره ای! این مال چیست؟ این مال عمق توکلی است که شخص توانسته بکند. «فإن تولیتهم فما سألتکم من أجر» اگر روی برگردانید من که اجری از شما نمیخواهم. «إن أجری إلا على الله و امرت أن أکون من المسلمین».

عین همین برخورد را ببینید که حضرت هود آیه ۵۲ به بعد: «و یا قوم استغفروا ربکم ثم توبوا إلیه یرسل السماء علیکم مدراراً و یزدکم قوة إلی قوتکم و لا تتولوا مجرمین». «قالوا یا هود ما جئتنا ببینه» دلیل که به ما نگفتی. همینجوری گفتی استغفار کن اینجوری می شود. «و ما نحن بتارکی آلہتنا عن قولک و ما نحن لک بمؤمنین». ما هم که همینجوری دست برنمیداریم از آلله هایمان. یعنی از منطقمان، تفکرمان، عرف زمانه مان. «و ما نحن لک بمؤمنین» اصلاً مومن بشو هم نیستیم. «إن نقول إلا اعتراک بعض آلہتنا بسوء» ما حرفمان این است که بعضی از آلله های ما تو را نفرین کرده اند اینجوری شده ای الآن. «قال إنی اشہد الله و اشہدوا أنى برئ مما تشکون» من خدا را شاهد میگیرم شما هم شاهد باشید که من نسبت به این آلله های

شما برئ هستم. «من دونه». ببینید باز دوباره همینجور «فکیدونی جمیعاً ثم لا تنظرون». آقا تمام تلاشتان را بکنید به من مهلت ندهید ببینم چه کار میکنید. «إني توكلت على الله ربي وربكم» من دارم توکل میکنم! «ما من دابة إلا هو آخذ بناصيتها إن ربي على صراط مستقيم» هیچ جنبنده ای نیست مگر موی پیشانی اش دست خداست. ناصیه اش دست خداست. او دارد میکشاند این طرف و آن طرف. خدا همه کاره عالم است. این که هی میبینید سوره فتح دارد «ولله جنود السماوات والارض». منظورمان از خوش گمانی این است. بدگمانی منظورمان این است. منظور قرآن یعنی این است. «إن ربي على صراط مستقيم» خدا در صراط مستقیم حرکت میکند. خلاصه زمام همه را هم گرفته دستش میکشد. تو میخواهی به من تعرض کنی؟ هیچ غلطی نمیتوانی بکنی. «فإن تولوا» اگر هر پشت بکنید «فقد أبلغتكم ما أرسلت به إليكم». پیامی بود که باید میدادم دادم. «و يستخلف قوماً غيركم ولا تضره شئاً» این را من در بحث سنت استخلاف عرض کردم. من پیام را داده ام و خدای من قومی غیر از شما را استخلاف میکند. عوض میشود، یک قوم دیگری می آید، آن می شود قوم برگزیده، آن ها میشوند همه کاره. «و لا تضره شئاً إن ربي على كل شئ حفيظ...»

بحث راجع به توکل خیلی زیاد است. من میخواستم فقط یک نمونه عرض بکنم که رسیدن به آن حیات طیبه و جامعه طیبه بر اساس یک منطق انجام میشود که خوش گمانی به خداست. اگر بگوییم ریشه کار منافقین و پیش نرفتن کار انبیا و حتی پیش نرفتن نهضت نرم افزاری به خاطر این است که یک عده ای نرم افزار دیگری به نام بدگمانی به راه خدا، که این مسیر جواب نمیدهد، مشکل اصلی در فتح این است. و اگر بتواند با بالا و پایینی مسائلش را جا بیندازد فتح اتفاق افتاده.

این آیه معروف سوره مبارکه نحل آیه ۹۷ «من عمل صالحاً من ذكر أو أنثى و هو مؤمن فلنحینه حیاة طيبة» کسانی که عمل صالح انجام دادند با ایمان ما آنها را به حیات طیبه میرسانیم. «فلنجزینهم أجرهم بأحسن ما كانوا يعملون» آنها را جزا می دهیم به بهترین چیزی که انجام دادند. یعنی در مقابل بهترین چیزها. برای همین است که حالا در همین آیات سوره فتح دارد «و یکفر عنهم سیئاتهم». بالاخره ما در این مسیر گندکاری میکنیم. خدا اگر در مسیر باشی، جامعه را بیمه می کند، آن گندکاری های کوچک را برطرف میکند. و شما را جزای «بأحسن ما كانوا يعملون» میدهد.

تفکر در سایه قرائت قرآن

«فإذا قرأت القرآن» دیدید جمله طلایی که آقا این دفعه گفتند که اگر میخواهید درست فکر کنید قرآن بخوانید. اگر قرآن و وحی الهی را نخوانید اصلاً نمیتوانید درست فکر بکنید. اصلاً چه جوری باید فکر بکنیم در این صورت؟ این از آن جملات سه ستاره حضرت آقا بود.

- ببینید، عمل صالح، عمل برابر با حجت است. منتهی دارد تأکید می شود بر عمل صالح. برای همین است که در روایات ما آمده است که «و العمل منه» عمل صالح از ایمان ست. منتهی تا موضوع به جوارح کشیده نشود و به عمل کشیده نشود، «نعم أجر العاملين است». خدا میخواهد تأکید بکند که این عمل باید انجام شود.

عرض کردیم در جلسات قبل که منظور از این ایمان ازدیاد شده این است که به عمل و توکل و به اقدام و این چیزها کشیده می شود. وگرنه بله، درست است، عمل صالح خودش از زمره ایمان است. اگر کسی ایمان داشته باشد، عمل صالح دارد. ولی جهت تأکید، این را دارند مجدد می گویند. ضمن این که یک نکته اضافه ای وجود دارد که عمل صالح برابر حجت است، نه برابر با آن میل درونی خودت. باید حجت داشته باشی.

تبعیت از احسن القول

- نه منافات هم ندارد بین این که «لو کنا نسمع أو نعقل ما کنا من أصحاب السعیر» چون که آن هم یک قرآن درونی است. این «نسمعش». «نعقلش» نه هر عقلانی را که اسمش را بگذارند عقلانیت که. این یکی از اشتباهاتی است که در فهم آیات قرآن زیاد می شود. مثل «فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه» من دیده ام این ها را خیلی وقت ها اول مناظرات و اول کرسی های آزاد فکری و... این آیه را میخوانند. چه ربطی دارد؟ «یستمعون القول» یعنی همه حرفها را بشنویم «فیتبعون أحسنه» احسنش را پیدا کنیم که قول خداست. این بشارت برای همچین آدمی است. «و من أحسن قولاً ممن دعا إلى الله» چه قولی احسن از کسی است که به سمت خدا دعوت می کند؟ این معنی اش این نیست که مثلاً هر احسنی که من فکر کردم احسن است، احسن است. اصلاً قرآن به عنوان کتاب هدایت، همچین حرف هایی نمی زند که بگوید: «آقا، شما بشینید با همدیگر معتمر و سمینار و سمپوزیوم و اینها تشکیل دهید، ببینید که احسن چیست به همان عمل بکنید.» حتماً این کار را نمی کند. پس برای چه وحی خدا را آورده؟ وحی آمده بگوید احسن چیست. لذا معنی آیه این است «فبشر عباد الذین یستمعون القول» اقوال را که می شنود بگوید همان حرف خدا. «نعقلش» این است.

- قرآن خواندن، منظور تدبر در قرآن است. حالا تفسیر هم جزء همین معناست که سیاق ها را بفهمد، بفهمد و عمل کند، بفهمد و ازدیاد ایمان ایجاد شود درونش و...

برای همین است که «فإذا قرأت القرآن» می خواهی قرآن بخوانی «فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم» برو تو پناهگاه خدا. به خاطر اینکه شیطان این وسط قرآن خواندن تو را تبدیل می کند به محتوای دیگری. شما ممکن است قرآن بخوانید، از قرآن خواندن معادلات خدا را نفهمی آخرش. چرا؟ چون شیطان روی کولت سوار است. شیطان روی کولت فہمت سوار است. برای همین است تا اینجوری میشود میگوید «إنه لیس له سلطان علی الذین آمنوا» ببیند ایمان و توکلی که میگویم اینجاست. او سلطان نمیتواند پیدا بکند «علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون»

توکل لازمه ایمان

- اگر طرف ایمان آورده باشد، حتماً توکل دارد. اگر توکل ندارد، معلوم است ایمان ندارد. به این حرفی که شما می زنید ایمان ندارد. برای همین است عرض کردم در آن جلسه «الطریق إلى الله» به این عبارات دل بدهید و «عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ». شاخص ایمان توکل است. اعتماد است. شما اگر اعتماد نمی کنی، آن اقدام را نمی کنی. طرفی که نمی رود زن بگیرد به واسطه... معلوم است اعتماد به

خدا ندارد. آن حاکمیتی که جواب کفار را نمی‌دهد، معلوم است اعتماد ندارد. خیلی مینشیند هی بالا پایین میکند، حساب می‌کند، برای این است که بی اعتماد است.

این که در آن آیه معروف سوره طلاق دارد که «و من یتق الله يجعل له مخرجاً» بابا تو بن بست میبینی، این بن بست نیست. «و یرزقه من حیث لا یحتسب» از یک مکان لا یحتسب می‌دهد. «و من یتوکل علی الله فهو حسبه» کسی که روی خدا حساب می‌کند، خدا بس است برایش. چرا؟ «إن الله بالغ أمره» کار خودش است. خدا که مقابل ندارد که بخواهد مثلاً با مقابل خودش درگیر شود. «إن الله بالغ أمره» چرا؟ «قد جعل الله لكل شیء قدراً» اگر تو می‌گویی که آقا، پس این علل و اسباب مادی چی می‌شود؟ بابا، خود این علل و اسباب مادی اندازه اش دست خداست. خود خدا می‌خواهد این انقدر باشد، آن آنقدر باشد، یا چقدر باشد. این ها خیلی مهم است.

ببینید عزیزان اگر در اقدام و عمل طرف ورود نکند، در توکل معلوم است اعتماد ندارد. مثل این که من بچه ام را بفرستم بگو که برو از سوپری سر کوچه خرید کن من پول دارم آنجا. بگوید واقعاً پول داری آنجا؟ واقعاً بروم؟ میگوید بابا بچه، برو خریدت را بکن، من پول دارم آنجا. خب اگر نرود، این معلوم است که اعتماد به پدرش ندارد.

خب، این چه وضع دینداری ماست که هرچه می‌گویند این کار را بکن، آن کار را بکن، همش داریم دست به لویه اجتهاد و کار کارشناسی می‌کشیم می‌گوییم که واقعاً ممکن است اینجوری؟ میگوید آقا، شما برو در دل قضیه. ممکن است بن بست ببینی اینجا را ولی اینجا بن بست نیست. «قد جعل الله لكل شیء قدراً» هر چیزی را اندازه اش را خدا تعیین کرده.

فهم قرآن در سایه ایمان و توکل

«إنه ليس له سلطان على الذين آمنوا و علی ربهم يتوكلون» این تسلط نمی‌تواند پیدا کند. اگر توکل بکنی، وقتی قرآن می‌خوانی، درست قرآن را می‌فهمی. اگر توکل نکنی، شیطان روی کولت سوار می‌شود. بعد همین قرآن را نمی‌توانی بفهمی. خیلی حرف مهمی است این ها. حیف که نمی‌فهمید!!!

«إنما سلطانه علی الذین یتولونه و الذین هم به مشرکون» سلطانش بر کسانی است که اینها خودشان شیطان را روی کولشان سوار کرده اند. «و الذین هم به مشرکون» کسانی هستند که می‌گویند خدای دیگری هم دارد کار میکند در عالم. یک منطق دیگری هم دارد کار میکند. این آن نرم افزارهای قرآن است. انبیا همه آمده اند این را نصب کنند روی اشخاص.

بحثی لغوی در تفاوت «سوء» و «سوء»

سوره مبارکه فتح را بیاورید مجدد. یک بحث لغوی می‌خواهم عرض بکنم خدمتتان که اثر دارد. یک عبارتی دارد که «لیدخل المؤمنین و المؤمنات جنات... ذالک عند الله فوزاً عظيماً» راجع به فوز عظیم و اینها چون خیلی صحبت کردیم، دوباره صحبت نمی‌کنیم که آن کسانی که فهمیدند جنود سماوات و ارض مال خدا است، این نرم افزار گان پیاده شده روی اینها. اینها به آن فوز عظیم رسیده اند.

«لِيعْذِبَ» همین سکینه این طرف، آن طرف عامل تعذیب است. «لِيعْذِبَ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكَاتِ الظَّانِينَ بِاللَّهِ ظَنَ السُّوءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ» یک تفاوتی دارد «سوء» با «سوء» که این فرق دارد «گره» با «گره» که این که «ضَعْف» با «ضَعْف» تفاوت دارد. اگر یک چیزی درونی باشد، با وزن «فَعْل» می آید. اگر بیرونی باشد، با وزن «فَعْل» می آید. مثلاً مادر چون مسئله اش و زحمتی که می کشد، زحمت درونی است، در سوره مبارکه احقاف دارد «و وصینا الانسان بوالديه إحساناً حملته امه گرهای و وضعته گرهای» نمی گوید «گرهای». چون درونی است. اگر بیرونی باشد، «گره» است. مثلاً «أنفقوا طوعاً أو گرهای» دارد از بیرون یک تحمیلی می شود. لذا میگویند «قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» چون که از درون طائعتند اینها. لذا در این آیه «کتب علیکم القتال و هو گره لکم» این گرّه بودنش به واسطه این است که از درون شما نسبت به قتال موضع پیدا کردید. یعنی یک زحمت درونی است برای شما. همین اختلاف است بین «ضَعْف» و «ضَعْف».

جایگاه بالای جابر بن عبدالله انصاری

جالب است که حدیث کساء را جابر نقل می کند. یعنی حضرت زهرا برای جابر می گوید حدیث کسا را. و این خودش یک ویژگی جابر است. اگر جابر زیارت اربعین را شروع کرده، هیچ بعید ندانید که این دستوراتی بوده که از پیغمبر و حضرت زهرا و امیرالمؤمنین گرفته است. چون حدیث کساء را اصلاً حضرت زهرا برای جابر تعریف می کنند. جابر موجود فوق العاده ای بوده است. زیارت امین الله هم امام باقر به جابر می گویند. زیارت الاربعین را هم جابر شروع می کند. بالاخره معلوم است که یک سناریویی در ذهن جابر بوده است. به او توصیه هایی شده است. کما این که عبارت هایی را هم که به کار می برد، بعداً در امثال زیارت عاشورا هست.

- حالا نقش دیگری داشته دیگر. البته میدانید که جابر تقریباً نابینا بوده است. تقریباً. چون تا زمان امام باقر هست و امام را می بیند. ولی در عطیه عوفی، می گویند «المسنی» یعنی دست من را روی قبر بگذار. معلوم است به شدت کم بینا بوده است. برای همین دلیل این که شاید در رکاب ابی عبدالله نبوده این بوده.

ولی مثلاً «و الله خلقکم من ضَعْف» اینجا ضَعْف نیست. چون که از بیرون دارد.... خلاصه یک دقت اینجا بین «ضَعْف» و «ضَعْف»، بین «گره» و «گره»، بین «سوء» و «سوء» وجود دارد. «سوء» سوءهایی است که درونی است. «سوء» در حقیقت تحمیل بدی از بیرون است. یک نکته ای آن موقع اینجا وجود دارد که بعداً باید سر بحث «دائرة» این توضیح را بدهیم که این ها تعذیب میشوند، «علیهم دائرة السوء». اولاً یک تحمیل سوء بیرونی است. برای همین «علیهم» است. دائرة یک علامتی است بر حیرت و استفاده از کلمه دائرة که استفاده خاصی است اینجا، بعداً توضیح می دهیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین